

مدرسه یعنی مدرسه

برای بعضی‌ها، مدرسه همان داستان تکراری «علم بهتر است یا ثروت» است و برای عده‌ای دیگر، «فقط زنگ ورزش را عشق است»

برای معلم ریاضیات، مدرسه یعنی جدول ضرب و برای معلم عربی «ضرب زید عمراً». «برای برخی، عذاب الیم و برای عده‌ای دیگر رفع اشکال و چلانیدن معلومات معلم و تا ته جزوات و کتاب‌های فوق برنامه رفتن. برای عده‌ای، اول گرفتاری خرید لوازم التحریر و چه کنم چه نکنم ثبت نام و تأمین هزینه‌های آنچنانی؛ برای دیگری، رسیدن به سرویس و از دست ندادن آخرین اتوبوسی که بتواند او را کیلومترها آنسوتر زمین بگذارد،

مدرسه، برای رئیس آموزش و پرورش یک فضای آموزشی است که باید گسترش یابد و تجهیز شود و برای آن یکی: از مدرسه هرگز مطلب علم... اما، مدرسه برای من، سوای تعریف‌های مختلفی که در فرهنگنامه‌ها و اذهان دارد و سوای ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، آموزشی و سیاسی‌اش، معنای دیگری می‌دهد. برای من، مدرسه یعنی تلاطم درونی دانش‌آموزی که خود را برای پرسش معلم آماده نکرده است،

مدرسه یعنی چشمان خیس از اشک دانش‌آموز خطاکاری که به جای سیلی، گرمی دست مهربان معلم را بر سر خود حس می‌کند. مدرسه یعنی، پیچ‌ها و خنده‌های زیرزیرکی دو تازه‌وارد تازه‌آشنا در انتهای کلاس که با صدای هیس، معلم به سکوت می‌انجامد. مدرسه یعنی گوش دادن به صدای ترق ترق باران روی سقف کانکس، و تماشای قطرات فضول باران که از زیر سقف ایرانیت به داخل کلاس سرک می‌کشند و روی دفتر هم‌کلاسی می‌چکند،

مدرسه یعنی هیاهوی «شی شی شیشه شکست، مدرسه یعنی انفجار پانصد نفره: «برای حفظ شیشه، مدرسه تعطیل می‌شه»، مدرسه یعنی ترکیدن بغض نیم‌ساعته یک کلاس اولی، وقتی در تمام مدت به جای خالی مادرش فکر می‌کرده، مدرسه یعنی یک توپ بسکتبال و یک حیاط بچه به دنبالش،

مدرسه یعنی کاردستی من از مال تو بهتره، یعنی چغلی پیش ناظم، یعنی روزنامه‌دیواری و رقابت برای مطرح شدن سر صف. مدرسه یعنی دیر رسیدن و ترس از ناظم. مدرسه یعنی خاطرات، یعنی ضرب زمین در ضربان دل ما، مدرسه یعنی «واژه باید خود باران باشد». مدرسه یعنی مدرسه؛ مدرسه یعنی زندگی .